

فهرست مطالب

پیشگفتار هفت

بخش اول: رونوشت چاپی خاطرات دکتر جان. اچ. واتسن

۱. آقای شرلوک هولمز ۳
۲. علم استنتاج ۱۵
۳. معمای باغ لاریستن ۲۹
۴. اظهارات جان رنس ۴۵
۵. یک نفر به دنبال آگهی ما می آید ۵۵
۶. توبایاس گرگسن نشان می دهد چه کاری از او برمی آید ۶۵
۷. نوری در تاریکی ۷۸

بخش دوم: سرزمین قدیسین

۱. در دشت پهناور قلیایی ۹۳
۲. گُل یوتا ۱۰۸
۳. جان فری بر با پیشوا گفتگو می کند ۱۱۸
۴. فرار برای زنده ماندن ۱۲۵
۵. فرشتگان انتقام ۱۳۸
۶. ادامه خاطرات دکتر جان واتسن ۱۵۰
۷. مؤخره ۱۶۶
- پیوست ۱۷۴

پیشگفتار مترجم*

اتود در قرمز لاکی نخستین بار در ۱۸۸۷ در سالنامه کریسمس بیتن^۱ منتشر شد و در ژوئیه ۱۸۸۸ به صورت کتاب مستقل از سوی ناشران همان سالنامه به چاپ رسید. این نخستین داستان از مجموعه داستانهای شرلوک هولمز و نخستین اثری بود که از آرتور کانن دوایل منتشر می‌شد. شرلوک هولمز و دکتر واتسن، که از مشهورترین شخصیت‌های داستانی همه اعصار به شمار می‌روند، در این کتاب قدم به عرصه وجود می‌گذارند؛ خالق آنها در این زمان بیست و پنج سال دارد. اتود در قرمز لاکی بویژه به دلیل توصیف دقیق اولین ملاقات هولمز و واتسن و بنیان نهادن رابطه حرفه‌ای و شخصی طولانی آنها در خور توجه است؛ رابطه‌ای که با این جملات معروف هولمز خطاب به واتسن در بیمارستان سنت بارتولومئو آغاز می‌شود: «حالتان چگونه است؟ تصور می‌کنم شما در افغانستان بوده‌اید».

داستان دو بخش دارد. بخش اول: «رونوشت چاپی خاطرات دکتر جان اچ. واتسن»؛ و بخش دوم: «سرزمین قدیسین». بخش اول را دکتر واتسن روایت می‌کند و یکی از مهمترین و جالبترین قطعات در مجموعه داستانهای شرلوک هولمز است. شرحی است درباره حرفه پزشکی دکتر واتسن در ارتش و ملاقاتش با شرلوک هولمز، و سپس به تحقیقات هولمز در زمینه قتل اناک دربر و پس از او جوزف استنگرسن کشیده می‌شود. قتل دربر هم اسرارآمیز است هم تکان‌دهنده، و فرصت مناسبی در اختیار هولمز قرار

* پیشگفتار با استفاده از منبع زیر تهیه شده است:

می‌دهد تا تواناییهای خود را به‌عنوان کارآگاه به نمایش بگذارد. راه‌حل کارآگاه زبردست برای معمای این جنایتها به بخش دوم داستان منتهی می‌شود. این بخش وقایع‌نامه‌ای است به روایت سوم شخص درباره ماجراها و مصائبی که برای جان فری‌یر، دخترخوانده‌اش لوسی، و دوست نزدیکشان جفرسن هوپ روی می‌دهد؛ جامعه مورمون ایالت یوتا پس‌زمینه این روایت است. در دو فصل پایانی این بخش، هولمز امکان می‌یابد که راه‌حل خود را شرح دهد و آخرین جزئیات این پرونده را روشن کند. او این تحقیق را «اتودی در قرمز لاک‌ی» می‌خواند، زیرا «رشته سرخ قتل در کلاف بی‌رنگ زندگی می‌دود». هولمز در نشانه چهار و اتسن را به جهت آنکه به این پرونده حیات ادبی بخشیده ملامت می‌کند: «راستش را بخواهی، نمی‌توانم به‌خاطر نوشتن آن به تو تبریک بگویم. کشف و پیگیری جرم و جنایت یک علم دقیق است — یا باید این‌گونه باشد — و باید به همان شیوه خشک و غیرعاطفی با آن برخورد کرد. تو سعی کرده‌ای به آن رنگ رمانتیسزم بزنی، و تأثیرش کم و بیش مثل آن است که بخواهی یک داستان عاشقانه یا یک فرار مخفیانه با معشوق را در قضیه پنجم اقلیدس بگنجانی.»^۱

در اینجا لازم است به نکته‌ای در زمینه ترجمه عنوان کتاب اشاره شود. اتود در قرمز لاک‌ی در برابر «A Study in Scarlet» استفاده شده است. این معادل را مترجم برجسته، آقای کریم امامی، در مقدمه خود بر ترجمه یکی از مجموعه‌های شرلوک هولمز به کار برده‌اند.^۲ مترجم کتاب حاضر نیز آن را مناسبترین عنوان برای این کتاب یافت و جا دارد در اینجا از پیشنهاد مناسب آقای امامی، که مشکل ترجمه عنوان کتاب را آسان کرد، تشکر شود.

م. د.

۱. آرتور کانن دویل. نشانه چهار، ترجمه مؤده دقیقی، تهران: انتشارات هرمس؛ کتابهای کارآگاه، ۱۳۷۸، ص ۴.

۲. برای بحث مفصلتر در این مورد نگاه کنید به: کریم امامی، «ترجمه عنوان یک کتاب»، مترجم، سال سوم، شماره‌های سیزدهم و چهاردهم، ص ۷-۹۶.

بخش اول

رونوشت چاپی خاطرات دکتر جان. اچ. واتسن

(عضو پیشین رسته پزشکی ارتش)

آقای شرلوک هولمز

من در سال ۱۸۷۸ با درجهٔ دکتری در رشتهٔ پزشکی از دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شدم و برای گذراندن دوره‌ای که برای پزشکان ارتش الزامی بود به نیتلی^۱ رفتم. پس از تکمیل تحصیلاتم در آنجا، براساس مقررات، با سمت پزشک دستیار به هنگ پنجم تفنگداران نورتامبرلند^۲ پیوستم. در آن زمان، این هنگ در هندوستان مستقر بود و هنوز خودم را به آن نرسانده بودم که دومین جنگ افغان درگرفت. وقتی در بمبئی از کشتی پیاده شدم، فهمیدم که هنگ من از گذرگاههای کوهستانی گذشته و دیگر تا قلب سرزمین دشمن پیش رفته است. با این حال، من هم به همراه تعداد زیادی افسر دیگر، که همان موقعیت مرا داشتند، به دنبال آنها به راه افتادم و موفق شدم در قندهار خودم را به سلامت به هنگ برسانم، و فوراً به انجام وظایف جدیدم مشغول شدم.

این عملیات برای خیلی‌ها افتخار و درجات عالی به ارمغان آورد، ولی برای من جز بدبختی و مصیبت ثمری نداشت. مرا از تیپ خودم به تیپ برکشایر^۳ منتقل کردند و همراه این گروه در نبرد خطرناک می‌وند^۴ شرکت کردم. آنجا بود که یک گلولهٔ جزیل^۵ به شانم اصابت کرد و

۱. Netely. منظور بیمارستان نظامی سلطنتی ویکتوریا در نیتلی در سه مایلی ساوت‌مپتن است که در ۱۸۵۶ بعد از جنگ کریمه ساخته شد و از مؤسسات مهم آموزشی پزشکی ارتش در انگلستان بود. - م.

2. Fifth Northumberland Fusiliers 3. Berkshire

4. Maiwand

۵. Jezail bullet. گلولهٔ نوعی تفنگ سنگین و سرپُر که در افغانستان ساخته می‌شد و به کار می‌رفت. - م.

استخوان شانه را خرد کرد و به شریان زیر ترقوه آسیب رساند. اگر به خاطر فداکاری و شجاعت گماشته‌ام موری^۱ نبود، که مرا پشت یابویی انداخت و به سلامت به نیروهای بریتانیا رساند، حتماً به جنگ غذای خونخوار افتاده بودم.

مرا که سخت درد می‌کشیدم و بر اثر تحمل مشقتهای طولانی ضعیف شده بودم، با قطار بزرگی پر از مجروح به بیمارستان اصلی پیشاور منتقل کردند. در آنجا دوران نقاهت را می‌گذراندم و دیگر آن قدر بهبود یافته بودم که بتوانم داخل بخشها قدم بزنم و حتی گاهی روی ایوان دراز بکشم که تب روده، یعنی همان آفت مایملک ما در هندوستان، به جانم افتاد. تا چندین ماه هیچ امیدی به زنده ماندنم نبود و زمانی که عاقبت هشیاری خود را بازیافتم و از بستر برخاستم، چنان ضعیف و رنجور شده بودم که هیتتی از پزشکان مقرر کردند حتی یک روز هم نباید در بازگرداندن من به انگلستان تعلل شود. به همین دلیل، مرا سوار کشتی نربر^۲ اورونتس^۳ کردند و یک ماه بعد در بندر پورترماوت^۴ پیاده شدم؛ سلامتی‌ام لطمه جبران‌ناپذیری دیده بود، ولی با مجوز حکومت می‌توانستم نه ماه پس از آن را صرف بهبود خود کنم.

در انگلستان هیچ خویشاوندی نداشتم و در نتیجه از هفت دولت آزاد بودم – یا، بهتر بگویم، همان قدر آزاد بودم که با یازده شیلینگ و شش پنی^۵ در روز امکان دارد. در چنین اوضاع و احوالی، طبعاً در لندن رسوب کردم، در همان گندابی که همه آدمهای بیکاره و علاف این امپراتوری ناگزیر به آن سرازیر می‌شوند. در لندن، مدتی در یک هتل اختصاصی^۶ در خیابان استرند^۷ اقامت داشتم. زندگی آزارنده و بی‌هدفی را می‌گذراندم و هرچه پول داشتم خرج می‌کردم؛ به مراتب بیش از استطاعتم و لخرجی می‌کردم. وضعیت مالی‌ام چنان وخیم شد که خیلی

1. Murray

2. Orontes

3. Portsmouth

۴. معادل ۵۷/۵ پنی امروز. – م.

۵. Private hotel. هتلی که ملزم به پذیرش همه مشتریان نیست. – م.

6. Strand

زود فهمیدم یا باید از پایتخت بروم و موقتاً جایی بیرون شهر اقامت کنم، یا اینکه در شیوه زندگی ام کاملاً تجدید نظر کنم. از آنجا که راه حل دوم را انتخاب کرده بودم، ابتدا تصمیم گرفتم هتل را ترک کنم و در خانه‌ای ساکن شوم که این قدر مجلل و پرهزینه نباشد.

درست در همان روزی که این تصمیم را گرفته بودم، در کافه کرایتریون^۱ ایستاده بودم که ناگهان یک نفر به شانه‌ام زد. وقتی برگشتم، دیدم استامفورد^۲ جوان است که در بارتز^۳ یکی از دانشجویان پزشکی دستیار من و مسئول تعویض پانسمان بود. بی‌تردید دیدن چهره‌ای صمیمی در شهر عظیم لندن برای یک آدم تنها خوشایند است. در ایام قدیم، استامفورد هرگز رفیق شفیق من نبود، ولی حالا با شادمانی از او استقبال کردم و ظاهراً او نیز، به نوبه خود، از دیدن من خوشحال بود. چنان به وجد آمده بودم که از او دعوت کردم ناهار را با من در هالبورن^۴ صرف کند و دوتایی با هم سوار بر درشکه یک‌اسبه‌ای عازم آنجا شدیم.

همان‌طور که تلق و تولوق کنان خیابانهای شلوغ لندن را پشت سر می‌گذاشتیم، با نگرانی آشکاری پرسید:

— چه بلایی سر خودت آورده‌ای، واتسن؟ دماغت را بگیرند، جائت در می‌رود.

ماجراهایی را که برایم افتاده بود به اختصار برایش تعریف کردم؛ زمانی که به مقصدمان رسیدیم، تازه از شرح ماجراها فارغ شده بودم. استامفورد بعد از شنیدن شرح مصیبت‌هایم با لحنی حاکی از همدردی گفت:

— بیچاره بینوا! حالا می‌خواهی چه کار کنی؟
گفتم:

1. Criterion Bar

2. Stamford

۳. Barts، منظور بیمارستان سنت بارتولوميو در لندن است. — م.

۴. Hollborn، رستوران معروفی در حوالی موزه بریتانیایی در لندن. — م.

۶ اتود در قرمز لاکمی

— دنبال خانهٔ اجاره‌ای می‌گردم. می‌خواهم بینم خانهٔ راحتی با کرایهٔ مناسب پیدا می‌شود.

دوستم گفت:

— خیلی عجیب است. امروز تو دومین نفری هستی که این را به من می‌گویدی.

پرسیدم:

— نفر اول که بود؟

— یک نفر که در آزمایشگاه بیمارستان کار می‌کند. امروز صبح ماتم گرفته بود که چرا نمی‌تواند کسی را پیدا کند تا در خانهٔ خوبی که پیدا کرده و به‌تنهایی از پس کرایه‌اش برنمی‌آید با او شریک شود.

فریاد زدم:

— خدای بزرگ! اگر او واقعاً دنبال همخانه‌ای است که اجارهٔ این خانه را با او تقسیم کند، من درست همان کسی هستم که دنبالش می‌گردد. ترجیح می‌دهم با یک نفر همخانه باشم تا اینکه تنها زندگی کنم. استامفورد جوان از بالای لیوان شرابش نگاه کم و بیش غریبی به من انداخت و گفت:

— تو هنوز شرلوک هولمز را نمی‌شناسی. ممکن است به‌عنوان یک مصاحب دائمی از او خوشت نیاید.

— چرا مگر چه عیب و ایرادی دارد؟

— اوه، من که نگفتم عیب و ایرادی دارد.

گفتم:

— لابد دانشجوی پزشکی است؟

— نه. هیچ نمی‌دانم خیال دارد به چه کاری مشغول شود. تصور می‌کنم در علم تشریح خبره باشد، شیمیدان درجه یکی هم هست؛ ولی، تا آنجا که من خیر دارم، هرگز به‌طور منظم در کلاسهای درس پزشکی شرکت نکرده. مطالعاتش بسیار پراکنده و عجیب و غریب بوده، ولی مقدار زیادی دانش دور از ذهن جمع کرده که استادانش را به حیرت می‌اندازد.